

اقامت گاه ها و سفر های رسول اکرم

<?xml encoding="UTF-8">

مولود ملکوتی

در هفدهم ربیع الاول سال 570م. (عام الفیل) خورشید درخشان پیامبر اعظم در خانه ای واقع در پشت کوه صفا طلوع کرد. برخی گفته اند: آن حضرت در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف متولد گردید. این خانه مبارک را رسول خدا صلی الله علیه و آله به عقیل بن ابی طالب بخشید. به هر حال این نوزاد تنها سه روز شیر مادر خورد و پس از آن ثویبه و حلیمه به افتخار دایگی او نایل شدند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله مدت پنج سال در میان قبیله بنی سعد به سر برد و رشد و نمو کرد. به برکت وجود پیامبر، عشایری که از خشکسالی و مشکلات دامداری رنج می بردند، مشاهده کردند که «خیر و برکت» به سویشان آمده است و گوسفندان پرشیر شده اند. برادران رضاعی آن حضرت هر روز دام ها را برای چرانیدن به صحراهای اطراف می بردند؛ یک روز پیامبر هم با اجازه حلیمه سعدیه با برادرانش همراه شد و در حوالی قبیله به چوپانی مشغول گردید و این، کاری بود که رسولان قبلی هم انجام داده بودند. پیامبر در آغاز پنج سالگی، همچو مردان طایفه سعد، فصیح و رسا سخن می گفت و چون لب به گفتار می گشود، کلامش شمرده و سنجیده بود. 1

ایام کودکی

در پایان پنج سالگی حلیمه سعدیه، محمد را با خود برداشت و به مکه برد و به دست مادرش آمنه سپرد. این کودک با وجود آنکه چندین بار مکه را دیده بود، کمتر فرصت یافته بود که در آن زندگی کند؛ لذا با فضای این شهر مقدس و مبارک بیشتر مأنوس شد. مادرش از جوانی و مهربانی پدرش (عبدالله) سخن می گفت و کنیزشان ام ایمن - که نام اصلی اش برکه و اصلاً حبشی بود - نیز برای محمد قصه ها می گفت. او یک روز در لابه لای داستان هایی که برای آن طفل بیان می کرد، به وی مژده داد که قرار است با مادرش به یثرب بروند. سرانجام محمد، مادر و ام ایمن سوار بر شتر با اندک توشه ای، در حالی که ابوطالب آنها را بدرقه می کرد، به سوی یثرب حرکت کردند. او در این سفر از مشاهده کوه ها، صحراها، قبیله ها و دیگر دیدنی های راه، نکته ها آموخت و پس از چهارده روز به یثرب گام نهاد. آمنه او را برای دیدار دایی های خویش - که بنی عدی بن نجار بودند - به این شهر برد و در دارالنابعه اقامت گزیدند. در آنجا مرقد عبدالله (پدر محمد) قرار داشت. آمنه بر سر مزار شویش خاطرات گذشته را از ذهن خویش گذرانید و از چگونگی رحلت او برای کودکش سخن گفت. توقف آنان در مدینه به حدود یک ماه رسید. رسول اکرم بعدها وقتی به رسالت مبعوث گردید و به مدینه هجرت نمود، آن سفر کوتاه را به یاد داشت و چون چشمان مبارکش به برج محلّه بنی التجار افتاد، فرمود: «یادم هست که با پسر دایی هایم، پرندگان بالای برج را پرواز می دادیم و به بال گشودن هایشان می نگریستیم». و نیز فرمود: «با مادرم به دارالنابعه فرود آمدیم و من شنا کردن را در چاه بزرگ آب بنی التجار آموختم». در همان ایام گروهی از

یهودیان پیامبر را که دیدند، قدری در سیمایش خیره شدند و چون نام مبارکش را از امّ ایمن پرسیدند و او پیامبر را معرفی کرد، آنان گفتند: این پسر، پیامبر این امت است و این شهر، محلّ هجرت اوست. 2

پس از چندی برای بازگشت مهیا شدند. مشک های آب، ره توشه ها، لباس ها و روانداها را بار یک شتر کردند و ام ایمن هم بر آن سوار شد و بر مرکب دیگر، پیامبر و مادرش سوار شدند.

محمد در طول راه دریافت که مادرش آرامش و نشاط قبل را ندارد. نخست تصور کرد که به دلیل مشاهده قبر پدر این تألم و کسالت به او دست داده است، اما به زودی فهمید که مادر به شدت بیمار است و هر لحظه حالش وخیم تر می گردد. آنها به روستایی به نام «ابواء»، میان راه مکه و مدینه، توقف نمودند تا شب را سپری کنند. در این هنگام، دیگر چشمان آمنه فروغی نداشت و با وجود آنکه حدود سی سال داشت، چهره اش شکسته و پژمرده به نظر می رسید. صبح روز بعد آمنه، پسرش را به سینه خود چسبانید و دستان کوچکش را در دست های بی رمق خود اندکی فشرد و سپس جاودانه فروخفت. با کمک اهالی ابواء، آمنه در قبرستان کوچک این روستا دفن شد و محمد و امّ ایمن با اندوهی عمیق به راه خود ادامه دادند.

ام ایمن در حیات آمنه و پس از مرگش، عهده دار پرستاری رسول خدا بود. و گویند: چون پیامبر در «عمره حدیبیه» از ابواء عبور می کرد، کنار مزار مادرش آمد و آن را تعمیر کرد و آن گاه گریست. چون سبب گریه او را پرسیدند، فرمود: «بر او رحمت آمد و گریستم، و خداوند بخشنده و مهربان است. 3» پس از درگذشت آمنه، عبدالمطلب، محمد و ام ایمن را به خانه خود آورد. در این حال، پیامبر شش سال و سه ماه داشت. او به نوه اش بسیار مهر می ورزید؛ چنان که در خصوص پسرانش چنین عطوفتی را نشان نمی داد. معمولاً در سایه خانه کعبه تشکچه ای می گسترانیدند و عبدالمطلب بر آن می نشست و هیچ یک از پسران به احترام پدر جلو نمی رفتند ولی پیامبر که در آن موقع کودک بود، روی تشکچه می نشست. اما عموهایش در صدد بودند وی را دور سازند؛ عبدالمطلب که مراقب اوضاع بود، می گفت: «فرزندم را آزاد بگذارید که برایش منزلت خاصی است». روزی که محمد هشت سال و هشت ماه و هشت روز داشت، عبدالمطلب وفات یافت. پس از وفات عبدالمطلب، ابوطالب دست پیامبر را گرفت و او را با خویش به خانه برد. 4

به سوی شام

پیامبر مورد توجه ابوطالب بود و لحظه ای از وی جدا نمی شد و همسرش فاطمه دختر اسد بن هاشم نیز از محمد پرستاری می کرد و او همان بانویی است که به قول رسول اکرم، کودکانش را گرسنه می گذاشت تا او را سیر کند و آنان را گردآلود رها می نمود تا پیامبر را بشوید و بیاراید.

رسول خدا 9 دوازده ساله و به نقلی سیزده ساله بود که همراه عموی خود ابوطالب که با کاروان قریش برای تجارت به شام می رفت، رهسپار این قلمرو گردید. این سفر در دهم ربیع الاول سال دوازدهم (سیزدهم) واقع فیل روی داد. مسافرت مذکور برای محمد بسیار جالب بود. او علاوه بر اینکه از سرزمین هایی با تمدن های کهن چون وادی القری، مدین و دیار ثمود دیدن می کرد، به مناظر و چشم اندازهای سرسبز سرزمین سوریه نیز می نگریست. از جمله این نواحی شهری بود به نام بُصری در منطقه حوران در نود کیلومتری دمشق. راهبی سالیان متمادی درون صومعه خویش در این آبادی مشغول عبادت بود و مسیحیان منطقه به دیدنش می رفتند. او به هنگام عبور کاروان ها، از محلّ اقامت خود بیرون می آمد و با افرادی از آنان دیدار می نمود. 5 آن راهب که «بحیرا» نام داشت و از قبیله عبدالقیس و دانایان کیش مسیحی بود، به سوی کاروانی رفت که حضرت

محمدصلی الله علیه و آله در آن بود. آنان جلوی صومعه اطراق کرده بودند. لحظاتی بعد، بحیرا خود را به ابوطالب و پیامبر رسانید. از ابوطالب نام طفل را پرسید، او می گوید: محمد فرزند عبدالله و آمنه است که هر دو از دنیا رفته اند. بحیرا می پرسد: نام دیگری ندارد؟ او جواب می دهد: چرا، مادرش وی را «احمد» نامیده است. بحیرا که چشم از محمد بر نمی دارد، از وی می پرسد: چند سال داری؟ و از چه قبیله ای هستی؟ پیامبر می فرماید: دوازده سال دارم و از قریش هستم. در ادامه راهب او را به لات و عزی، که نام دو بت معروف مکه بود، سوگند می دهد که به آنچه می پرسد، درست پاسخ دهد. حضرت می فرماید: مرا به آنان سوگند مده که از این دو بت بیزارم. من به خدای یگانه ایمان دارم. راهب در می یابد که او، همان پیامبر موعود است. به ابوطالب می گوید: نام برادرزاده ات را در کتاب های مقدس گذشتگان خوانده ام، نشانه هایش را هم می دانم. او برگزیده و پیامبر خدا و آخرین فرستاده آسمانی است. باید مراقب باشی تا دشمنان و به ویژه یهودیان به وی گزند نرسانند.

مورخان نقل کرده اند: رسول خدا در کنار درختی خشکیده ایستاده بود که به کرامت آن بزرگوار، ابری بر قامتش سایه افکند و بارانی بارید و ناگهان درخت سبز شد و میوه آورد. بحیرا، این معجزه را تأیید کرد و دست های حضرت را بوسید و گفت: اگر زمان بعثت شما را دریابم، ایمان خواهم آورد. 6

از چوپانی تا تجارت

حضرت محمدصلی الله علیه و آله اگرچه در سنین نوجوانی به سر می برد، اما نمی توانست در برابر مشکلات اقتصادی عمومیش بی تفاوت باشد و چون ابوطالب وی را در تأمین هزینه خانواده مصمم دید، بر خلاف میل درونی تعدادی گوسفند و چند شتر در اختیارش نهاد تا به چرا ببرد. رفته رفته دیگر عموها دام های خود را به آن نوجوان می سپردند و بدین ترتیب او دیگر باری بر دوش عمومیش نبود؛ چرا که مزدی در ازای این کار دریافت می کرد. قلمروی که پیامبر در آن به چوپانی روی آورد، «قراریط» نام دارد که مکانی است در بیابان های اطراف مکه. شبانی، مزایای دیگری برای محمد داشت: به سر بردن در خلوت بی آلالش صحرا، دور بودن از آلودگی های شرک و نفاق و در آن سکوت و آرامش مجالی برای این نوجوان فراهم ساخت تا به تفکر و اندیشه بپردازد. 7

در آنجا پیامبر اکرم برای نخستین بار با عمار بن یاسر آشنا شد؛ نوجوانی که رمه اربابش عمرو بن هشام (ابوجهل) و برخی دیگر از مردان تیره بنی مخزوم را برای چرا به دشت می آورد. عمار بسیار شیفته اخلاق و رفتار پیامبر شد. روزی عمار گفت: ای امین! شنیده ام در فح چراگاه خوبی است، آیا نمی خواهی گله هایمان را آنجا ببریم؟ پیامبر پذیرفت. روز بعد، هنگامی که عمار با گله اش به آنجا رفت، امین را دید که پیش از وی آنجا رسیده بود، اما رمه اش را از ورود به چراگاه باز می داشت. عمار با تعجب پرسید: چرا چنین کردی؟ محمد فرمود: قارمان بر این بود که هردو باهم به این منطقه بیاییم؛ از این رو، نخواستم در این کار بر تو پیشی گیرم.

چوپانان، گله های خود را به پیامبر می سپردند تا در شهر مکه به گشت و گذاری بپردازند. هنگامی که نوبت به پیامبر می رسید تا به این دیار برود، از رفتن امتناع می نمود و می فرمود: به صلاح من نیست در شب نشینی های مکه حضور یابم و اوقات خویش را این گونه تلف کنم. 8

محمد، بیست و پنج ساله بود که ابوطالب به او پیشنهاد کرد تا در کاروان تجارتي «خدیجه بنت خویلد» مشغول به کار شود. از این رو، خدیجه به جای غلامش، این بار سرپرستی کاروان را به محمد سپرد و اجرت کار او را دو برابر مقدار معمولی تعیین کرد. این سفر نیز علاوه بر فواید اقتصادی، برای پیامبر این امکان را فراهم آورد که بار دیگر به سیاحت بپردازد و آداب و رسوم متفاوت مردمان مسیر را از نظر بگذراند و تجربه هایی را بیندوزد و نگرش

خویش را عمق ببخشد. در سراسر این راه نسبتاً طولانی که آسمان آفتابی بود و گرما هم شدت می گرفت، دو موجود آسمانی (فرشته) بر بالای سر محمد به پرواز در می آمدند تا رنج گرما، او را آزار ندهد. چون کاروان در دامنه تپه ای که دیر بحیرای راهب بر آن قرار داشت، بار افکند، پیامبر فرمود: وقتی دوازده ساله بودم، در اینجا مردی مهربان از صومعه بیرون آمد و گفت و گوهایی با من داشت. نمی دانم او در قید حیات است یا خیر.

در این حال، شخصی پاسخ داد که وی مرده است. محمد، نام آن شخص را پرسید: جواب داد: من نسطور و جانشین بحیرا در همین دیر هستم. او ماجرای ملاقاتش را با شما برایم گفته بود و در کتاب هایی خوانده ام که به زودی به پیامبری مبعوث خواهید شد.

در شام، هنگام فروش کالاها، حضرت محمد صلی الله علیه و آله با دلسوزی و همت و کوشش با خریداران به مذاکره پرداخت و چندین برابر دفعات قبل سود برد. میسر، غلام خدیجه می گوید: در شگفتم از این مرد که هم قاطع بود و هم کارگزار و هم کارگر. او تدبیر، مناعت طبع، فروتنی و شکیبایی را با هم جمع نموده بود!

در خانه خدیجه

وقتی کاروان بازگشت، خدیجه از تلاش موفقیت آمیز پیامبر با خبر شد و میسر، غلام او، از رفتار و اخلاق محمد گفت. محبوبیت پیامبر نزد این زن مضاعف شد؛ تا آنجا که به امین مکه پیشنهاد ازدواج داد و پیامبر نیز پذیرفت و همان سال این پیوند پاک صورت گرفت. در این هنگام، خدیجه چهل ساله بود و پسر و دختری از دو شوهر قبلی خود داشت. 9

از این پس، رهبر بزرگ ترین نهضت جهانی و گرامی ترین رهبر الهی در خانه خدیجه، زندگی جدیدی را آغاز کرد؛ منزلی که از چند جهت هنوز حائز اهمیت و ارزش تاریخی است.

1. تداعی کننده حساس ترین فرازهای تاریخ صدر اسلام؛
2. جایگاه نزول وحی بر پیامبر اکرم؛
3. زنده کننده فداکاری های نخستین بانوی مسلمان؛ یعنی خدیجه؛
4. زادگاه شریف ترین بانوان جهان؛ یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام.

از غار حرا تا شعب ابی طالب

گرایش های معنوی و برخی رویدادهای حیرت انگیز، پیامبر را به خلوت گزینی، تفکر و راز و نیاز با خداوند تشویق می نمود. به همین دلیل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معمولاً در هر سال یک ماه در غار حرا به عبادت می پرداخت. این غار در کوهی به همین عنوان در شمال مکه و مشرف به آن قرار دارد. همین کوه بود که زیر پای پیامبر لرزید و رسول خدا خطاب بدان فرمود: آرام گیر که بر روی تو نیست، مگر پیامبری و صدیقی و شهیدی. پیامبر پس از تمام شدن دوران اعتکاف در غار حرا و پیش از آنکه به خانه برود، کنار کعبه می آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می کرد و آن گاه به منزل می رفت. در سالی که او به مقام نبوت رسید، ماه رمضان را پیامبر در این غار به سر برد تا آنکه فرشته وحی نازل شد و به فرمان خداوند، او را به عنوان آخرین فرستاده الهی مبعوث نمود. پس از آنکه جبرئیل مأموریت خویش را انجام داد، پیامبر از کوه حرا پایین آمد و راهی خانه خدیجه شد. 10

در دوره سه ساله دعوت سرّی پیامبر خانه ارقم بن ابی ارقم، به عنوان یکی از نخستین پایگاه های تشکیلاتی

مسلمانان صدر اسلام به شمار آمد؛ زیرا در آغاز عصر رسالت، پیامبر و پیروانش به منظور پنهان نگاه داشتن ایمان خود از مشرکان مکه، به یکی از دره های اطراف این شهر می شتافتند و در آنجا فریضه نماز را به جای می آوردند. مشرکان مکه در نخستین شب از سال هفتم بعثت در صدد بر آمدند تا پیامبر و پیروانش را با شدت هرچه تمام تر در تنگناهای اقتصادی قرار دهند. از این رو، ابوطالب که یگانه حامی پیامبر بود، از همه خویشاوندان و فرزندان بنی هاشم دعوت کرد تا به یاری پیامبر برخیزند و دستور داد همه فامیل از مکه به سوی دره ای که در ارتفاعات اطراف قرار داشت، کوچ کنند. این دره که به «شعب ابوطالب» موسوم بود، دارای خانه های محقر و سایبان های مختصری بود. همچنین وی برای جلوگیری از هجوم دشمنان به مسلمانان، نگهبان های ورزیده ای را در بلندی های اطراف آن درّه مستقر نمود. جامعه نوپای اسلام به همراه رهبر بزرگ خود، در این مکان، سخت ترین رنج ها را تحمل کردند و در تمام ایام محاصره اقتصادی که سه سال طول کشید، فقط در ماه های حرام اجازه داشتند از شعب بیرون آیند و در بازار مکه به داد و ستد مختصری مشغول گردند. 11

هجرتی به عرش و ملکوت

پس از پایان این فشار فرساینده، پیامبر به خانه آمد و تلاش های تبلیغی و رسالت سترگ خویش را پی گرفت. اما در یکی از شب ها که آن حضرت در خانه «ام هانی» به سر می برد و می خواست پس از عبادت به استراحت بپردازد، ناگهان فرشته وحی آمد و گفت: امشب با هم سفر دور و درازی در پیش داریم. بدین گونه رسول اکرم سفری آسمانی، ملکوتی و معنوی را از منزل بانویی مؤمن؛ یعنی امّ هانی آغاز کرد. پیامبر در این سفر حقایق بسیاری را مشاهده کرد و از مراکز عذاب و رحمت (دوزخ و بهشت) دیدن کرد و به سدرۃ المنتهی رسید و چون این مسیر پایان پذیرفت، او به خانه امّ هانی بازگشت. 12

توقفی در طایف

طایف، یکی از شهرهای خوش آب و هوا و حاصلخیز حجاز به شمار می رود که در جنوب شرقی مکه و در حدود 75 کیلومتری آن قرار دارد. پیامبر در صدد بر آمد تا چند صبحی از محیط اختناق مکه به جای دیگری برود؛ از این روی، شهر طایف را برگزید و به تنهایی یا همراه زید بن حارثه به آنجا رفت و پس از ورود با سران قبایل ملاقات نمود و آیین اسلام را برایشان تشریح کرد و از آنان خواست به سوی «توحید» گرایش یابند، ولی سخنان پیامبر در این افراد اثر نبخشید و اشراف «ثقیف» افراد ولگرد و ساده لوح را بر ضدّ پیامبر تحریک کردند و آن حضرت ناگزیر شد تا طایف را ترک کند. او تصمیم گرفت چند روزی در آبادی نخله، بین طایف و مکه، به سر برد. او سپس به محلی به نام حرّا رفت. در آنجا او شخصی به مکه فرستاد تا از مطعم بن عدی، که از بزرگان مکه بود، برای حضرت امانی بخواهد. آن مرد پذیرفت. مطعم با اینکه بت پرست بود، اجازه داد که حضرت محمد وارد خانه اش گردد و افزود: من و فرزندانم جانم را حفظ می کنیم. نبی اکرم وارد مکه گردید و یکسره راه منزل مطعم را پیش گرفت و شب را در آنجا به سر برد. صبح، مطعم عرض کرد: اکنون که شما در پناه من هستید، باید قریش از این مطلب آگاه شوند و برای اعلام آن، لازم است تا مسجدالحرام همراه ما باشید. پیامبر قبول کرد و آماده حرکت شد. مطعم دستور داد تا فرزندان مسلّح شوند و همراه محمد وارد مسجد گردند. ورود آنان به این مکان مقدس چنان بود که حتی ابوسفیان از مشاهده این منظره دگرگون شد و از تعرّض به خاتم پیامبران اجتناب کرد. و چون رسول خدا طواف خویش را به پایان رسانید و به منزل خود رفت، آنان هم پراکنده شدند. در جنگ «بدر» که قریش

با تلفات سنگین و دادن اسیران فراوان، از مسلمانان شکست سختی خوردند، پیامبر به یاد مطعم افتاد و فرمود: اگر زنده بود و از من تقاضا می کرد تا همه اسیران را آزاد کنم و یا به او ببخشم، خواست او را رد نمی کردم. 13

مهاجرتی سرنوشت ساز

با شدت گرفتن آزار و فشارها بر مسلمانان، پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را در مکه به جای خویش گماشت و این شهر را به قصد «یثرب» ترک کرد و در پرتو عنايات الهی به غار ثور رفت. این غار در جنوب مکه درست رو به روی مدینه قرار داشت.

ازرقی در اخبار مکه می گوید: چون پیامبر وارد این غار شد، کوه ثور ایشان را فراگرفت و به سخن درآمد و گفت: یا محمد! به سوی من آی که پیش از تو، هفتاد پیامبر را پناه داده ام. وقتی پیامبر وارد غار شد، آرامشی در وجودش پدید آمد. عنکبوتی بر دهانه غار تار تنید و آن را مسدود کرد و کبوتری هم فرود آمد و در آنجا لانه ساخت و تخم ریزی کرد. مشرکین که در تعقیب پیامبر بودند، چون تار عنکبوت و آشیانه کبوتر را دیدند، گمان کردند کسی در غار نیست و از این رو، از همان جا مسیر خود را تغییر دادند و رفتند. آن حضرت، سه شبانه روز در این مکان اقامت داشت و عده ای از جمله حضرت علی علیه السلام به محضرش شرفیاب می شدند و چوپانی هم شب ها مسیر گوسفندان را به گونه ای قرار می داد که از نزدیکی غار عبور کنند تا پیامبر از شیر آنها استفاده کند. در سومین روز، پیامبر از علی علیه السلام خواست تا مرکبی برای او تهیه کند و هجرتی بزرگ را آغاز نماید. امیرمؤمنان علیه السلام سه شتر را همراه با راهنمای معتبری به نام اریقط در شب چهارم به سوی غار فرستاد. بدین ترتیب، رسول خدا پس از طی منازل عازم دهکده قبا شد. آن حضرت و همراهانش برای اینکه دشمنان متوجه مسیر آنها نشوند، به ناچار روزها به استراحت می پرداختند و شب ها حرکت می کردند. این هجرت بزرگ، مبدأ تاریخ مسلمانان گردید. 14

در دهکده قبا

قبا در دو فرسخی مدینه و مرکز قبیله «بنی عمرو بن عوف» بود. پیامبر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد این آبادی گردید. در آن موقع او 53 سال داشت و سیزده سال از بعثت گذشته بود. رسول خدا 9 در خانه کلثوم بن هدم، که بزرگ قبیله مزبور بود، فرود آمد و سپس به خانه سعید بن خيثمه رفت و برخی گفته اند: خانه دوم محل ملاقات پیامبر با مردم بود. گروهی از مهاجر و انصار که در انتظار نبی اکرم بودند، همراه آن حضرت در آنجا توقف داشتند. علی علیه السلام که در مکه بود، در این منطقه به پیامبر پیوست. پیامبر از دوازدهم تا پانزدهم ربیع الاول در محله قبیله بنی عمرو بن عوف اقامت گزید و روز جمعه به محله بنی سالم بن عوف نقل مکان کرد و «نماز جمعه» را در مسجدی که ته دره ای بود، اقامه داشت. در قبا، پیامبر مسجدی را بنا کرد که هم اکنون آثارش باقی است. این، همان مکانی است که به تعبیر قرآن، اساس آن بر تقوا بنیان نهاده شده است... 15

در منزل ابویوب

پیامبر تصمیم گرفت روز شنبه 17 ربیع الاول یا عصر جمعه 16 ربیع الاول به مدینه برود. وقتی اصحاب رسول خدا از این ماجرا با خبر شدند، در اول بیابان شهر که سنگلاخی بود، ایستادند و برای ورود ایشان لحظه شماری

کردند. اما وقتی گرمای هوا شدت گرفت، همه به خانه های خود رفتند و پیامبر موقعی رسید که مردم از محل ورودی مدینه رفته بودند. عده ای از آن حضرت می خواهند تا در محله آنها اقامت کند، اما پیامبر می فرماید که هر جا شترش زانو زد، در همان محله می ماند. مردم با شگفتی می بینند که شتر در محله بنی مالک بن نجار زانو می زند. در این هنگام، پیامبر فرود آمد و مادر ابویوب انصاری (خالد بن زید) خورجین آن حضرت را برمی دارد و به خانه خود می برد. پیامبر هم میهمان او می شود و مدتی در آنجا اقامت می گیرند تا به ساخت مسجد پردازد و برای فعالیت های تبلیغی و فرهنگی برنامه ریزی کند. ابویوب می گوید: وقتی پیامبر به خانه ام آمد، در طبقه پایین اقامت گزید و من همراه خانواده بالا بودیم. عرض کردم: ای فرستاده الهی! خوش نمی دارم من بر فراز باشم و شما در طبقه زیرین. پیامبر فرمود: برای من و آنها که به ملاقاتم می آیند، بهتر است در همان طبقه پایین بمانیم.

در اولین فرصت، پیامبر فرمان می دهد بر همان موضعی که شتر آرام گرفت، مسجدی ساخته شود و خود نیز در بنای مسجد شرکت نمود. آن حضرت از 16 ربیع الاول تا صفر سال بعد، که مسجد و حجره های آن ساخته شد، در خانه ابویوب اقامت داشت. خانه جدید پیامبر نیز در کنار این مکان عبادی در نظر گرفته شد. 16 مسجد النبی هم اکنون مهم ترین و مقدس ترین مکان مدینه است.

یکی از خانه هایی که در مدینه و در همسایگی مسجد قرار داشت، محل زندگی حضرت علی 7 و فاطمه زهرا 3 بود. رسول اکرم به این خانه رفت و آمد داشت. عنایت ایشان به چنین منزلی، فراتر از رابطه خویشاوندی بود و گویی جدایی ناپذیری قرآن از عترت، و سنت از اهل بیت را به اثبات می رسانید. حتی موقعی که رسول خدا از سوی خداوند مأمور گردید تا دربی را که از خانه ها به مسجد مدینه باز می گردید، مسدود کند، در خانه امیرمؤمنان را از این قاعده مستثنا دانست و در خطبه ای تأکید کرد: بازماندن این در و بسته شدن دیگر درها، دستوری الهی بوده است، نه تصمیم شخص من. 17

سفرهای نظامی و سوق الجیشی

پیامبر اکرم به منظور دفع دشمنان، سرکوبی متجاوزان و خنثی کردن توطئه های مخالفان، مسافرت های دیگری هم داشت که در ذیل، بدان ها اشاره می گردد:

1. پیامبر در هشتم ماه رمضان سال دوم هجرت، عبدالله بن ام مکتوم را برای نماز جانشین خود و ابولبابه را به جای خویش در امور سیاسی قرار داد و همراه 313 نفر به ناحیه بدر - واقع در بین مکه و مدینه - آمد. بین نیروهای اسلام و مشرکان مکه در آنجا نبردی در گرفت که بر خلاف کم بودن قوا و تجهیزات مسلمین، برق پیروزی در اردوگاه مسلمانان درخشید و رزمندگان اسلام پیروز شدند. 18

2. چون پیامبر متوجه می گردد ابوسفیان در صدد است تعرضی به اطراف مدینه کند، ابولبابه را به اداره مدینه می گمارد و با سپاهی به تعقیب مهاجمان می پردازد و تا هشت منزلی مدینه در منطقه ای به نام قَرَقَرَة الْکُدر پیش می رود که افراد ابوسفیان می گریزند و برای سبک کردن بار خود، کیسه هایی از خرمای به روغن عجین شده را بر زمین فرو می افکنند. به همین دلیل، این نبرد را «سویق» گفته اند. 19

3. به پیامبر گزارش می رسد جمعیتی انبوه از قبیله بنی سُلَیم در آبادی بُحران از بخش فرع، در اطراف مدینه متمرکز شده اند. آن حضرت ابن مکتوم را به اداره شهر می گمارد و در رأس سپاهی سیصد نفری پیش می رود تا به «بُحران» می رسد و بدون اینکه درگیری پیش آید، مأموریت جنگی خود را به پایان می رساند. 20

4. در سال سوم هجرت، مشرکان مکه آهنگ لشکرکشی به جانب مدینه را می کنند و در زمین های کشاورزی و طاء، واقع در احد تا جُرف و عرصه، شتران و اسب های خود را رها می کنند و محصولات آنجا را که به مسلمانان تعلق دارد، از بین می برند. پیامبر پس از ارزیابی موقعیت و امکانات نظامی دشمن و مشورت با اصحاب، عازم میدان نبرد می شود و دستور می دهد سپاهش در ناحیه ای به نام «شیخان» اردو بزنند و چون دشمنان پیش می آیند، سپاه اسلام در احد اردو می زند. پیامبر تکیه سپاه را به کوهستان احد قرار می دهد و روی آن را به مدینه می نهد؛ به طوری که کوه عَیْنِین در سمت چپ سپاه قرار می گیرد. اگر چه در مراحل حساس از این غزوه، پیروزی از آن پیامبر و یارانش بود، ولی چون محافظان شکاف کوه احد برای به دست آوردن غنیمت موضع خود را رها می کنند، در این جنگ، مسلمانان با شکست مواجه می شوند²¹ و عده ای از رزمندگان، از جمله عموی پیامبر، به شهادت می رسند و خود رسول اکرم از ناحیه سر و صورت زخمی می گردد.

5. در هشتم شوال و سی و دومین ماه هجرت، پیامبر با وجود آنکه مجروح بود، با اصحاب خود به سوی حمرا الأسد که در ده میلی مدینه بود، رفت تا به تعقیب دشمنان بپردازد و نقشه آنان را در یورش به مدینه خنثی کند. این مسافرت جنگی پنج روز طول کشید و در سفر مذکور، عبدالله بن ام مکتوم جانشین پیامبر در مدینه بود.

6. به پیامبر خبر رسید دو تیره بنی محارب و بنی ثعلبه از غطفان، بر ضد اسلام در حال گردآوری سلاح و سرباز برای تسخیر مدینه هستند. پیامبر و یاران از یک سلسله پستی ها و بلندی هایی عبور کردند که بسان پیراهنی وصله دار نمایان بود. به همین دلیل این غزوه را «ذات الرقاع» می گویند. در هر حال، نیروهای مسلمان به رهبری رسول اکرم در سرزمین نجد و حوالی قلمرو دشمن فرود آمد که به دلیل مقاومت، جانفشانی ها و فداکاری های مسلمانان، دشمن عقب نشینی کرد و به کوه های اطراف پناهنده شد.²²

7. پس از غائله احزاب و درهم شکسته شدن نقشه های مزورانه یهودیان، پیامبر لازم دید قبیله بنی لحيان را ادب کند؛ زیرا تیره هایی از این طایفه در حادثه ناگوار رجیع، سپاه تبلیغی اسلام را کشته بودند. لذا آن حضرت در ماه پنجم از سال ششم هجرت، ابن ام مکتوم را در مدینه جای خود گمارد و با رعایت تاکتیک جنگی، از راهی غیر عادی در «گران» که سرزمین بنی لحيان بود، فرود آمد، اما دشمن دچار رعب گردید و به ارتفاعات اطراف گریخت.

23

8. عُیَیْنَةُ بن حصن فزاری، به کمک افرادی از قبیله غطفان گله شتری را که در چراگاهی به نام غابه که در ناحیه شام بود و چراگاه مدینه به حساب می آمد، به غارت برد. نگهبان آن را کشت و زن مسلمانی را اسیر کرد و همراه خود برد. پیامبر وقتی از این ماجرا خبردار شد، عده ای را به فرماندهی اسامة بن زید به تعقیب غارتگران فرستاد و خود نیز به دنبالشان حرکت کرد. در نبردی مختصر، مسلمانان پیروز شدند و دشمن به سرزمین غطفان پناه برد و پیامبر یک شبانه روز در ذی قرد به سر برد.²⁴

9. به مدینه گزارش رسید: حارث بن ابی ضرار، رئیس قبیله بنی المصطلق که تیره ای از قبیله خزاعه هستند و با قریش هم جوار بودند، در صدد جمع آوری سلاح و نیرو و محاصره مدینه است. پیامبر تصمیم گرفت این توطئه را در نطفه خفه کند. لذا با یاران خود به سوی محل استقرار این قبیله حرکت کرد و درکنار چاه «مُریسیع» با آنان رو به رو گردید. در نبرد بین مسلمانان و این گروه طغیانگر، پیروزی نصیب سپاه اسلام شد.²⁵

10. دهکده خیبر در شمال مدینه و در حدود 180 کیلومتری آن قرار دارد و قبل از بعثت نبی اکرم، یهودیان دژهای استواری در آن ساخته بودند. ساکنین این منطقه، هم خود خطرناک بودند و هم بت پرستان و مشرکان را علیه مسلمانان تحریک می کردند. لذا ضرورت داشت قدرت خیبریان در هم شکسته شود. از این رو، پیامبر در سال

هفتم هجرت به همراه 1600 سرباز به سوی این دژ حرکت نمود. نخستین بار، تمام نقاط حساس و راه هایی که به قلعه های هفت گانه خیبر منتهی می شد، به وسیله نیروهای پیامبر فتح شد و ارتباط دژها نیز با هم قطع گردید و سنگرهای یهود، یکی پس از دیگری فرو ریخت. حضرت علی⁷ از سوی پیامبر مأمور شد تا قوای یهود را در هم بشکند. سرانجام این کانون خطر از هم فرو ریخت و پیروزی نصیب مسلمانان گردید. بدین گونه یهودیان در خیبر، وادی القری و تیماء در هم شکسته شدند؛ ولی سرزمین «فدک» که در حوالی خیبر و 140 کیلومتری مدینه قرار داشت، بدون درگیری نظامی و از طریق صلح به دست مسلمانان افتاد که با این وضع این قلمرو (فدک) متعلق به شخص پیامبر و امام پس از اوست. بر این اساس بود که پیامبر، فدک را به دختر خود فاطمه علیها السلام بخشید. 26

11. در اوایل سال هشتم هجرت که در غالب نقاط حجاز، امنیت نسبی پدید آمد و ندای توحید به دیگر نقاط گسترش یافت و دیگر یهودیان، مسلمین را تهدید نمی کردند، پیامبر مصمم گردید دعوت خود را متوجه مرزنشینان شام کند؛ اما اولین سفیر پیامبر در دهکده «موته» دستگیر و به وسیله حاکم شامات کشته شد و مقارن این رویداد، حادثه اسفناک دیگری رخ داد و سپاه پانزده نفری تبلیغ هم در سرزمین ذات اطلاق به وسیله اهالی این منطقه به طرز فجیعی به قتل رسیدند. از این رو، پیامبر فرمان جهاد صادر کرد و سه هزار از سربازان اسلام، به سوی مناطق مذکور روانه شدند. پیامبر تا ناحیه ای به نام ثنیة الوداع این مبارزان را مشایعت نمود و سپس به مدینه بازگشت. جعفر بن ابی طالب فرمانده کل قوا، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه معاون یکم و دوم بودند. هر دو سپاه در موته گرد آمدند، اما چون فرماندهان کشته شدند، سپاهیان اسلام عقب نشینی کردند. 27

12. به رسول اکرم گزارش دادند: در وادی یابس، هزاران نفر با هم متحد شده اند تا قوای اسلام را درهم بکوبند. لشکر اسلام با توصیه موکد پیامبر به سوی قبیله بنی سلیم رهسپار گردید. چون افراد مزبور در نقاطی کوهستانی و سنگلاخ می زیستند، وقتی نیروهای مسلمان خواستند به سوی دره محل اقامتشان سرازیر گردند، با مقاومت آنان مواجه شدند و چون فرماندهان اول و دوم شکست خوردند، از سوی پیامبر، حضرت علی علیه السلام مأمور این کار گردید که به دلیل فداکاری های آن حضرت، دشمنان در هم کوبیده شدند و با به جای گذاشتن غنائم فراوان، فرار کردند. 28

13. پیامبر اکرم در سال ششم هجرت که برای انجام «مراسم عمره» عازم مکه بود، برای تأمین امنیت مسلمانان، با مشرکان مکه «صلح حدیبیه» را امضا نمودند. مسلمانان پس از امضای این پیمان نامه، می توانستند یک سال پس از این قرارداد، به مکه بروند و بعد از سه روز اقامت و انجام عمره، شهر مکه را ترک گویند. به همین دلیل، آن حضرت در سال هفتم هجری همراه دو هزار نفر، با شتری مخصوص وارد مکه شد. فریاد لبیک این جمعیت، اهل مکه را تحت تأثیر قرار داد و در آنها انعطاف خاصی در برابر مسلمانان، به وجود آورد. اتحاد همراهان پیامبر نیز در دل مخالفان، رعب و هراس پدید آورد. پیامبر با سوار بر شتر، خانه خدا را زیارت کرد و از آن پس، میان دو کوه صفا و مروه هروله کنان مشغول سعی گردید که مسلمانان هم پیروی کردند. آن حضرت بعد از فراغت از سعی، شتران را ذبح کرد و با کوتاه کردن موس سر از حالت احرام در آمد. پس از پایان این مراسم، پیامبر مکه را ترک نمود.

در سال هشتم هجرت، پیامبر مردی به نام ابورهم غفاری را نماینده خود در مدینه قرار داد و در نزدیکی این شهر از سپاه خود سان دید تا برای فتح مکه به سوی این دیار روانه شوند. در مَرّ الظهران واقع در چند کیلومتری مکه، پیامبر با کمال مهارت اردوی ده هزار نفری را تا حوالی مکه، رهبری نمود؛ در حالی که جاسوسان مشرکان از این

حرکت آگاهی نداشتند. در این منطقه سربازان به دستور پیامبر در نقاط مرتفع آتش افروختند تا در دل دشمن رعب افکنند... . سرانجام مکه بدون مقاومت و خونریزی فتح شد و نیروهای اسلام وارد شهر شدند. پیامبر لحظاتی در خیمه ای در نقطه ای به نام حجون استراحت نمود، سپس برای زیارت و طواف خانه خدا، رهسپار مسجدالحرام گردید و در ضمن طواف، بت ها را در هم شکست و خانه کعبه از آثار کفر و شرک پاک گشت. آن گاه عفو عمومی اعلام شد. 29

14. در سال هشتم هجرت پیامبر تصمیم گرفت مکه را به قصد سرزمین های «هوازن» و «ثقیف» ترک گوید. پس معاذ بن جبل را به عنوان معلم دینی مردم گمارد و حکومت شهر مکه را به عتّاب بن اُسَید سپرد. سپاهی دوازده هزار نفری، حضرت را همراهی می کردند. ارتش اسلام شب را در دهانه دره حُنین به استراحت پرداخت، غافل از آنکه دشمنان در پشت سنگ ها و صخره ها و شکاف کوه ها و نقاط مرتفع مخفی شده اند. در این حال، هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود که صدای پرتاب تیرها و فریاد مردان جنگجوی دشمن، مسلمانان را حیرت زده کرد. این یورش غافلگیرانه، مسلمین را سراسیمه کرد و عده ای بی اختیار از منطقه گریختند و با بی نظمی خود، زمینه های ضعف نیروهای خودی را فراهم کردند. ناگهان فریاد فرحزای پیامبر، قوت قلبی به قوای اسلام داد و «غیرت دینی» و حمیت آنان بر انگیزته شد و افراد گریخته با ندامت به سوی پیامبر بازگشتند و صفوف خود را فشرده ساختند. این تدبیر نظامی، موجب گردید جوانان هوازن و جنگجویان ثقیف، خانواده و احشام و اموال خود را ترک کنند و با برجای نهادن تلفات زیاد به سوی نواحی اوطاس، نخله و دژهای طایف بگریزند. 30

15. قبیله ثقیف که در نبرد حنین بر ضد اسلام و مسلمین جنگید، پس از شکست شدید از مسلمانان، به طایف پناهنده گردید. پیامبر برای تکمیل پیروزی و تعقیب فراریان نبرد قبلی، رهسپار شهر طایف شد و در مسیر خود دژ مالک (آتش افروز جنگ حنین) را با خاک یکسان نمود. سپس آن حضرت و همراهان، قلعه طایف را محاصره کردند و نبرد بین طرفین شدت گرفت. با توجه به اینکه در سپاه اسلام خستگی دیده می شد و ماه شوال سپری می گردید و ذی قعدة که ماه حرام بود، فرا می رسید و موسم حج نزدیک بود، پیامبر اجازه نداد محاصره طایف طولانی شود و همراه نیروها به جِعْرانه که محلّ حفاظت غنائم جنگی و اسیران بود، حرکت کرد. 31

16. در میان حجر و شام، در سرزمین کنونی سوریه، قلعه استواری به نام تبوک وجود داشت که در اختیار رومیان مسیحی بود. استقرار گروهی از سربازان روم در نوار مرزی شام، به گوش پیامبر رسید و لذا مصمم شد با لشکری بزرگ، نیرنگ متجاوزین را خنثی کند. سپاه اسلام در مسیر مدینه تا تبوک با مشقت های زیادی رو به رو شد. از این جهت، به «جیش العسرة» معروف گردید. نیروهای مسلمان در آغاز ماه شعبان سال نهم هجرت به سرزمین تبوک گام نهادند، اما اثری از اجتماع و قوای روم ندیدند. گویی آنان پس از شنیدن خبر اعزام سپاهیان اسلام، دچار هراس شده و صلاح دیده اند به سرزمین خود باز گردند. اما از آنجا که امکان داشت فرمانروایان محلی به حمایت از ارتش روم برخیزند و در آینده برای مسلمانان خطر ساز شوند، پیامبر با آنان پیمان «عدم تعرض» منعقد نمود.

سفر تبوک، قدرت نظامی اسلام را به نمایش گذاشت و به دشمنان نشان داد که نیروهای مسلمان می توانند با بزرگ ترین ابرقدرت های جهان به مقابله برخیزند. از این جهت، اندیشه عصیانگری برخی قبایل فتنه گر، حداقل برای مدتی از ذهن آنان بیرون رفت. مدت اقامت پیامبر در تبوک، بیست روز به درازا کشید و سپس ایشان به مدینه بازگشت. 32

آخرین سفر پیامبر در یازدهمین ماه سال اسلامی؛ یعنی ذی قعدة و در سال دهم هجرت صورت گرفت. آن حضرت در بیست و ششم این ماه، ابودجانه را در مدینه جانشین خود کرد و به سوی مکه رهسپار شد و در ذوالحلیفه، در نقطه ای که مسجد شجره قرار دارد، احرام بست. آن حضرت در اوایل ذی حجه وارد مکه شد و مراسم حج را به جای آورد. این سفر مقدس و تاریخی را که در آن پیامبر «مناسک حج» را به طور کامل به مردم آموخت، حج بلاغ، حج اسلام و حج وداع نامیده اند. آن حضرت تصمیم گرفت مکه را به عزم مدینه ترک گوید، اما وقتی کاروان به سرزمین رابغ، در سه میلی جُحفه رسید، در هیجدهم ذی حجه امین وحی در نقطه ای به نام «غدیرخم» فرود آمد و امر خطیری را به عهده پیامبر نهاد. از این رو، رسول خدا دستور داد تا همه همراهان توقف کنند و بازماندگان برسند. آن گاه او خطبه ای ایراد کرد و سپس افزود: «من کنتُ مولاة فلهذا علی مولاة» و بدین گونه آن حضرت، جانشین راستین خود را که امیرمؤمنان علی علیه السلام بود، به حاضران که حدود 120 هزار نفر بودند، معرفی کرد. 33

سرانجام آن حضرت پس از انجام این مأموریت سترگ، به مدینه آمد و در بستر بیماری قرار گرفت. آن عصاره آفرینش و اسوه شایسته و رحمت عالمیان در بیست و هشتم صفر (نیم روز دوشنبه) سال 23 بعثت و 13 هجرت، به سوی عرشیان کوچ نمود و پیکر پاکش در همان حجره ای که درگذشته بود، به خاک سپرده شد.

پی نوشت ها :

1. نهاية الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج 1، ص 88 و 89.
2. طبقات، ابن سعد، (ترجمه)، ج 1، ص 16؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص 59.
3. نهاية الارب، ج 1، ص 94؛ سيرة الحلبیه، ج 1، ص 125.
4. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج 1، ص 348.
5. همان، ص 369؛ نهاية الارب، ج 1، ص 95.
6. سیره ابن هشام، ج 1، ص 191؛ مروج الذهب، ج 1، ص 89.
7. معصوم نخست، محمد صادق موسوی گرمارودی، ص 72.
8. تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، ص 64 به نقل از الخمیص، ج 1، ص 24، سيرة الحلبیه، ج 1، ص 126.
9. سیره ابن هشام، ج 1، ص 204؛ بحارالانوار، ج 16، ص 19؛ فروغ ابدیت، ج 1، ص 197.
10. سیره ابن هشام ج 1، ص 236؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 3؛ نهاية الارب، ج 1، ص 169.
11. تفصیل این ماجرا در فصل بیست کتاب فروغ ابدیت، آية الله سبحانی، آمده است.
12. مشروح ماجرای معراج را در کتب تفسیری ذیل سوره اسراء، مطالعه فرمایید.
13. سیره ابن هشام، ج 2، ص 61؛ طبقات، ج 1، ص 106؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 63.
14. نهاية الارب، ج 1، ص 314 و 315؛ فروغ ابدیت، ج 1، فصل 25.
15. طبقات، ج 1، ص 230؛ نهاية الارب، ج 1، ص 320؛ تحفة الحرمین، نایب الصدر شیرازی، ص 251.
16. السيرة الحلبیه، ج 2، ص 251؛ اسد الغابه، ج 4، ص 99.

17. تذكرة الخواص، سبط بن جوزی، ص 46.
18. سیره ابن هشام، ج 2، ص 708 - 706.
19. المغازی، ج 1، ص 181.
20. همان، ص 196.
21. همان؛ بحارالانوار، ج 20، ص 111؛ الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 101.
22. فروغ ابدیت، ج 2، ص 104.
23. تاریخ طبری، ج 2، ص 255.
24. سیره ابن هشام، ج 2، ص 295؛
25. همان، ص 264؛ نهاية الارب، ج 2، ص 147.
26. فروغ ابدیت، ج 2، ص 271 و 272؛ نهاية الارب، ج 2، ص 233.
27. مغازی، ج 2، ص 763 - 760؛ سیره ابن هشام، ج 2، ص 37.
28. مجمع البیان، ج 10، ص 528؛ فروغ ابدیت، ج 2، ص 303.
29. فروغ ابدیت، ج 2، ص 183، 282، 320، 323، 327، 331 و 338؛ نهاية الارب، ج 2، ص 265 - 257.
30. مغازی، واقدی، ج 3، ص 602 و فصل 50؛ طبقات کبری، ج 2، ص 137 و 150؛ نهاية الارب، ج 2، ص 288.
31. سیره حلبی، ج 3، ص 1343؛ سیره ابن هشام، ج 4، ص 126؛ بحارالانوار، ج 21، ص 162.
32. طبقات، ابن سعد، ج 2، ص 168؛ بحارالانوار، ج 21، ص 160.
33. مورخان و مفسران متعددی از اهل تسنن، حدیث غدیر را با مدارک زیادی در آثار خود آورده آند که نام سیصد و پنجاه نفر از آنان در کتاب الغدیر علامه امینی آمده است.